

توضیح سایت سیاهکل

اخیراً در برخی از سایت های اینترنتی ، شاهد درج نامه برادر یکی از شهدای گمنام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به نام رفیق هوشنگ پور کریمی بوده ایم. در این نامه ، برادر این رفیق فدائی دل نگرانی هایش از این که بعد از چهل سال هنوز نتوانسته اطلاع دقیقی از آن چه بر سر برادرش آمده به دست آورد را با مردم و نیروهای سیاسی در میان گذاشته است. ضمن بزرگداشت یاد رفیق هوشنگ پور کریمی ، لازم می دانیم بر این واقعیت تاکید کنیم که سازمان های سیاسی ای که جنبش مسلحانه را در شرایط دیکتاتوری رژیم شاه شکل داده بودند ، تا آن جا که مقدر بود در رابطه با شهدای این جنبش اطلاع رسانی کرده اند ، هر چند که ملزومات و محدودیت های تحمیل شده به مبارزه در شرایط دیکتاتوری شدیداً وسیعاً قهر آمیز ، گاه چنین امکانی را بطور کامل از آن ها سلب می کرد.

ما یاد رفیق هوشنگ پور کریمی را گرامی داشته و در همدردی با خانواده دردمند او ، میادرت به باز درج این نامه می کنیم تا اگر کسی از سرنوشت این رفیق اطلاعی دارد ، آن را در اختیار جنبش انقلابی قرار دهد.

۲۷ فروردین ۱۳۹۵ - ۱۵ آپریل ۲۰۱۶

رضا پورکریمی

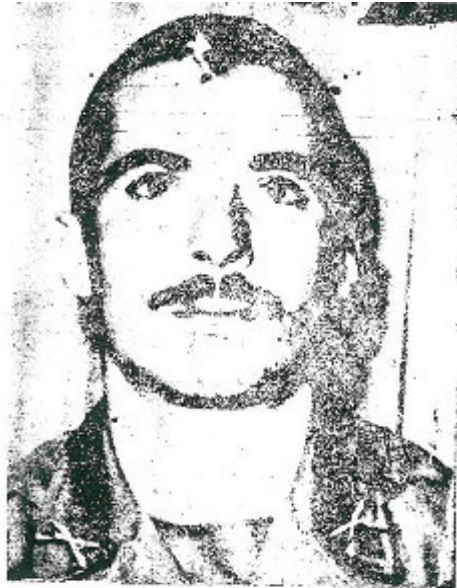
آیا کسی از این فدایی گمنام نشانی دارد؟



در حالی این مطلب را می نویسم که چهار دهه از مفقودالایر بودن برادر فدایی ام هوشنگ پورکریمی می گذرد. ما همچنان در همان پله اول جستجو مانده ایم و نمی دانیم که چه بر سر او آمده است که هیچ کس خبری از او ندارد! انگار نه انگار که او یک انقلابی دهه پنجاه و عضو «سازمان چریک های فدایی خلق ایران» بوده است. از ۲۲ بهمن سال ۵۷ که چریک های فدایی خلق با روپند و نقاب در دانشگاه فنی تهران و استقرار ستادشان در خیابان میکده حضور مرئی یافتند؛ این جستجوی بی حاصل تا به امروز ادامه دارد.

شماری از شهدای «چریک فدایی» همچنان مفقودالایر هستند و تاکنون پاسخی به خانواده آنها داده نشده است که چه بر سر آنها آمده است. همه اظهار بی اطلاعی می کنند.

نود درصد بازماندگان و کادرهای اصلی که در قید حیات اند وابسته به طیف فدائیان اکثریت هستند. یقیناً این شاخه از فدائیان می بایست مسئولیت پاسخگویی به بستگان و خویشاوندان فدائیان مفقودالایر را بیشتر احساس کنند. اما آیا تا به حال فکر کرده اند که چنین نادیده انگاری و بی توجهی می تواند نوعی از خشونت به مادران، پدران و سایر اعضای خانواده جانباخته باشد؟ آیا تاکنون به چشمان اشکبار مادری که عمری را تنها در انتظار یک خبر کوچک از فرزندش بوده برخورد کرده اند؟



الف - مشخصات حقیقی :

نام هوشنگ شهرت پور کریمی دریا کناری نام پدر قری باغلی
شماره شناسنامه ۱ صادره از لاهیجان متولد ۱۳۳۰
محل سکونت - دانشگاه صنعتی پلی تکنیک تهران
محل کار -

ب - مشخصات ظاهری :

قد متوسط - رنگ چشم میخی - رنگ مو مشکی - عاظم مشخصه -
اسامی مستعار یا شناسنامه های جمالی که داشته

پ - وضعیت فعلی :

از اسامی گروه خرابکارچریکهای با اصطلاح فدائی خالق میباشد
که از تاریخ ۱۶ ۶ ۳۵۳۴ متواری و احتمالاً مسلح به
ملاح کمری X نارنجک X میاورد X میباشد

مادر و پدر من جزو همین دسته از آدمها بودند که پس از سالها حسرت دریافت خبری کوچک، عمرشان به پایان رسید و رفتند. بقیه اعضای خانواده هم همچون شما در سالخوردگی هستند. نگویید که چه می توانستید انجام دهید. اوایل انقلاب و آغاز جمهوری اسلامی که در کانون توجه بودید به خصوص قبل از انشعاب می توانستید. اما فقط به این اکتفا کردید که بگوئید تعداد شهدای سازمان ما بیشتر از این است و تعدادی مفقودالایر هستند! کوچکترین تلاشی نکردید و اگر هم تلاشی کردید چون خانواده افراد مفقودالایر را نامحرم تلقی می کردید پاسخی به آنها ندادید. هم اکنون هم هیچ حرکتی انجام نمی دهید. آیا به سهم خود سعی کرده اید تا در برابر رنج بی اطلاعی از سرنوشت یک عضو خانواده احساس وظیفه و مسئولیت پذیری کنید؟

تمامی جانباختگانی که هویتشان مشخص است از این امتیاز برخوردارند که دیگر ابهامی برای خانواده شان وجود ندارد. اما خانواده یک جانباخته مفقودالایر همچنان گرفتار بی اطلاعی است و می بایست درد این فشارهای عاطفی و روانی مستمر را تحمل کند.

علاوه بر مواردی که اشاره کردم، خانواده یک جانباخته مفقودالایر با ابهامات و شایعات ترور و تصفیه خونین هم روبرو است. البته من چنین فکر نمی کنم چون اگر چنین ماجرای اندکی واقعیت می داشت؛ جمهوری ننگین اسلامی با هیاهوی بسیار از آن بهره برداری می کرد و گماشتگان و مأموران امنیتی رژیم مانند محمود نادری حتماً به آن اشاره می کردند.

تردید ندارم که ساواک از راز افراد مفقودالایر فدایی باخبر بوده و هم اکنون این اطلاعات نیز در سازمان و اطلاعات امنیت جمهوری اسلامی بایگانی است! این سازمانهای اطلاعاتی سرکوبگر و مخوف علاقه وافری دارند که این ابهام همچنان ادامه داشته باشد، تا در اعتبار و حماسه ای که فدائیان در مبارزات دوران ستمشاهی پدید آوردند خدشه به وجود آورند. آنها با یک تیر چند نشانه را دنبال می کنند و توسط اصلاح طلبان، لیبرالها و سلطنت طلبها این شایعه را قوت می دهند که راز بی اطلاعی افراد مفقودالایر در خودزنی سازمان و ترور و تصفیه است! و شما با این نادیده انگاری و اهمیت ندادن به این موضوع برای اتاق فکری آنها خوراک تهیه می کنید.



در تمام سال‌های عمر نکبت‌بار جمهوری اسلامی، فدائیان کنونی حتی ذره‌ای موفقیت و محبوبیت در مقایسه با فدائیان خلق در دوران ستم‌شاهی را نداشتند و اگر همچنان سعی بر این دارند که اسم فدائی را یدک بکشند به خاطر اعتبار و شرافتی است که فدائیان پیشین در جنبش چپ ایران به وجود آوردند.

حالا که قرار است از اعتبار پیشینیان خود بهره ببرید پس در حق فدائیان که جان شیفته خود را به باور رهایی از ستم و استثمار و ایجاد دنیایی بهتر برای انسان‌ها تقدیم خلق قهرمان کردند چنین نکنید. به این ابهام و راز پایان دهید!

اگر هم مطالبی که نوشته‌ام برایتان خارج از دستور کاری باشد به این معنی است که مفقودالائرها واقعی خودتان هستید. اما شاید اندکی امید وجود داشته باشد که هنوز کسی از جنس فدائیان آن روزگار باقی‌مانده باشد. شاید هم کسی مانند هوشنگ بدون حضور در این سازمان‌ها منفرد زندگی می‌کند و او را می‌شناسد. کسی که داغ و درفش بر تن دارد و مثل من از همگی آن‌ها خسته و کلافه است. مختصری از برادرم هوشنگ می‌گویم شاید در این دنیای مرموز در گوشه‌ای از جهان کسی باشد که او را بشناسد و به یاد آورد.

هوشنگ در فروردین سال ۱۳۳۰ به دنیا آمد و اگر زنده می‌بود ۶۵ ساله بود. آنچه از او میدانیم تا ۲۵ سالگی او است. چهل‌وپنج سال است که از او بی‌خبریم. از آن دسته آدم‌ها نبود که به قول چه گواری در کارخانه آذرسازی انقلابی شده باشد. او خودش بود و دنیای ناهمگون و نابرابر اطرافش از او یک انقلابی ساخت. کسی در او اندیشه‌ای به وجود نیاورد. بلکه خودش اندیشید که چه باید بکند. از این‌رو به چریک‌های فدایی خلق پیوست. از دوستانی که با او در فعالیت‌های دانشجویی و رزم مشترک خیلی رفیق بودند و همگی در مبارزات چریکی کشته شدند حمید اکرامی، بهمن قریشی و مرتضی شریف را می‌شناسم.

هوشنگ در سال ۱۳۵۲ درحالی‌که سال سوم رشته مهندسی ساختمان در دانشکده پلی‌تکنیک را می‌گذراند به دلیل فعالیت‌های دانشجویی توسط مأموران امنیتی ساواک شاه دستگیر و به یک سال زندان محکوم شد. پس از آزادی از زندان قصر در سال ۱۳۵۳ و امتناع از تعهدی که ساواک از او می‌خواست، از دانشگاه اخراج و به سربازی اجباری در پادگان مزدوران مشهد فرستاده شد. پس از فراگیری آموزش نظامی در اوایل سال ۵۴ از پادگان متواری شد و پس از پیوستن به سازمان چریک‌های فدایی خلق، زندگی مخفی را آغاز کرد. از آن سال از او بی‌خبریم. همان کرد که خودش می‌گفت: برای رسیدن به رود زلال می‌بایستی از مرداب گذشت.

۱۲ آوریل ۲۰۱۶